

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه لقمان (جلسه پنجم)

جلسه خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۷۱/۰۷/۲۵

- برای شفای همه بیماران بالاخص کسانی که مد نظر این جمع هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

- برای سلامتی زوار اربعین و همه کسانی که به این زیارت مشتاق هستند و توفیقش را پیدا نمی کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

\*\*\*

روایاتی در مورد حضرت لقمان به دست آمد که بسیار جالب بودند. دسته بندی ای از این روایات را خدمت شما عرض می کنم.

شخصیتی به نام لقمان در قرآن داریم و توصیفی که از او شده است حکمت و شکر اوست. به احتمال زیاد او جزء محسنین قرآن است. اینکه می گوئیم احتمالاً بخاطر این است که ممکن است کسی تشکیک کند. وقتی سوره را می خوانیم در قسمت وسط سوره از ابتدا محسنین توصیف می شوند و مواظظ لقمان گفته می شود و بحث تقویت رویت و شنیدن و صفات کریمه و دور شدن از صفات کفر و تکبر مطرح می شود. در این مورد جلسه قبل صحبت شد.

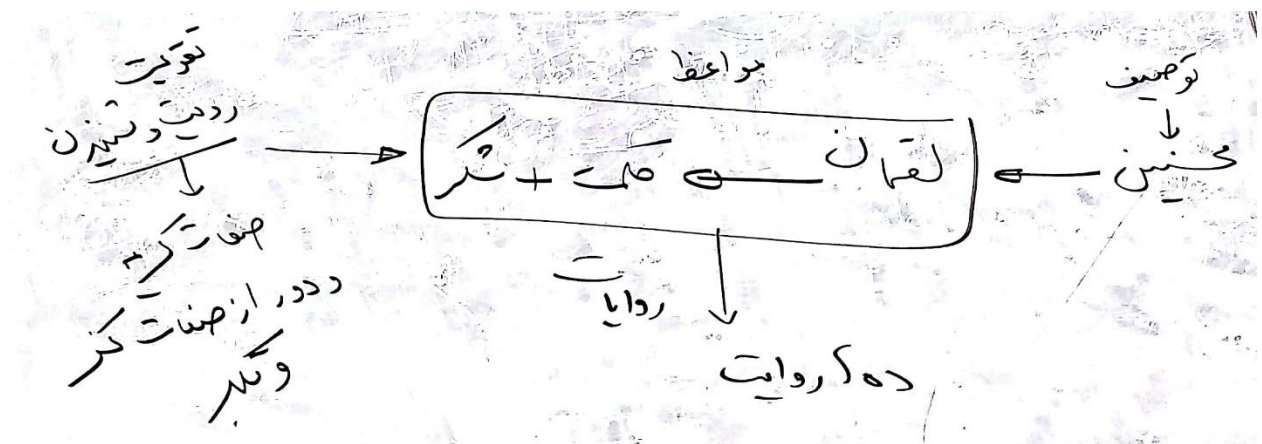
روایاتی که از طرف اهل بیت (علیهم السلام) در مورد حضرت لقمان آمده است را بررسی می کنیم. دهها روایات را مشاهده خواهید کرد که مجموع آن به یک کتاب دوست سیصد صفحه ای تبدیل می شود. مرحوم مجلسی در بحار الانوار و همینطور آیت الله ری شهری این کار را انجام داده اند. دسته ای روایات به صورت تفصیلی در مورد معرفی حضرت لقمان است. در قرآن فقط دو خصوصیت حکمت و شکر را مطرح می کند و روایاتی که معرفی ایشان است به نوعی معرفی حکمت و شکر است و اگر کسی بخواهد در مورد حکمت یا حکمت عملی کار کند،

می تواند روایات پیرامون حضرت لقمان را بررسی کند و یکسری خصوصیات را در مورد کسی که دارای حکمت است و شاکر است را پیدا کند.

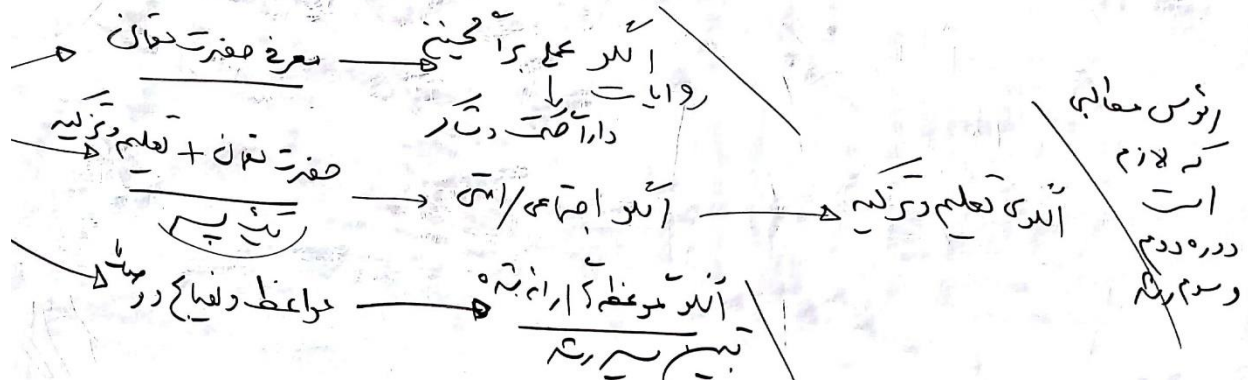
دسته ای از روایات مربوط می شود به مواعظ و وصایا. حضرت لقمان را با پسرش در فضای تعلیم و تزکیه توصیف می کنند. انسان در دنیا می تواند با داشتن یک فرزند وزیر آموزش پرورش خدا شود!

الگویی می دهد به انسان ها که در حوزه کیفیت کار کنند و خود را ارتقاء دهند، نه با کمیت! انسان لزومی ندارد برای تحول دنیا به دنبال اتفاقات عجیبی باشد. پدری حکیم با فرزندش که او هم حرف شنو است، می تواند الگو ایجاد کند و این خیلی قابل توجه است. کم اتفاقی نیست که ده ها روایات در مورد یک نفر بیاید. بررسی این روایات به ما الگوی تعلیم و تزکیه می دهد.

دیدن این روایات و دسته بندی آنها، به ما رئوس مطالبی را می دهد که در دوره دوم و سوم رشد لازم است افراد داشته باشند.



قسمت سوم روایات به وصایا، نصایح و مواعظ باز می گردد که افراد می توانند الگو موعظه های ارائه شده و وصایا را بدست آورند. تبیین مسیر رشد، تقریباً در مواعظی که از ناحیه حضرت لقمان ذکر شده است، داروی بسیاری از کج فهمی ها و سبک زندگی های نادرست است.

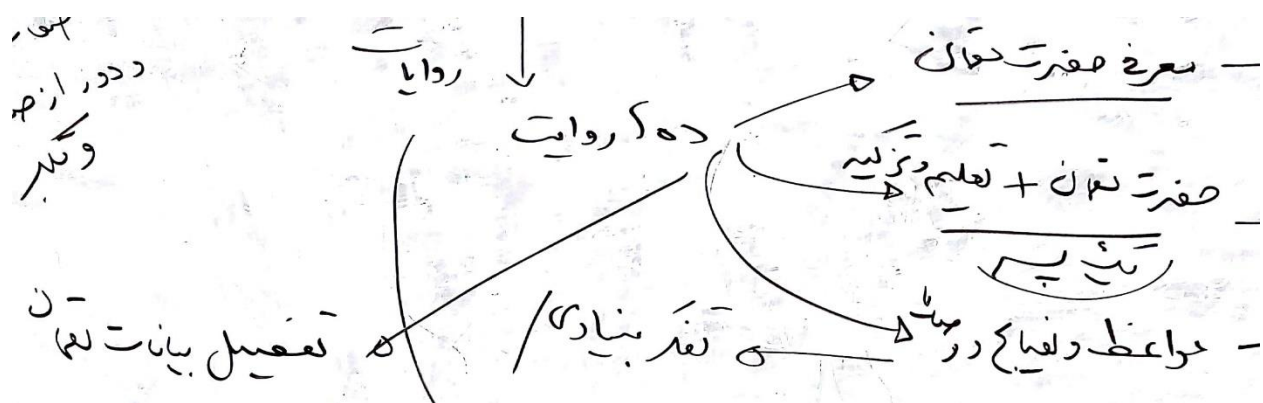


بر اساس موضوع و پیوستگی موضوعات مثلاً نحوه حضور در کلاس، نحوه برخورد با عالم و نحوه پرسش‌گری، این‌ها در الگوی تعلیم و ترکیه قرار می‌گیرد. این موارد نوعاً مواردی هستند که حصر دارد و قانون هستند و جزیی از تفکر بنیادی فرد می‌شود. این‌ها خیلی جالب و مهم هستند.

## مراقبت و رفیع در تذکره بنیادی

اتفاق جالبی که در این مجموعه روایات می‌افتد و این از نظر روش‌شناسی مهم است این است که خداوند در قرآن می‌گوید لقمان به فرزندش چنین و چنان گفت اما در روایات صدها روایت وجود دارد و تعداد زیادی نکته گفته می‌شود. آیا لقمان این حرف‌ها را زده است یا این مطالب احکام و عصاره زندگی لقمان است؟ پس قرآن عصاره و احکام زندگی لقمان را گفته است و روایات، تفصیل آن را گفته‌اند. این سبک روایات در خواندن قرآن مهم هستند و همه قرآن اینگونه است، تفصیل صفات متقین باید در روایات خوانده شود و این سبک قرآن و روایات است.

حضرت لقمان شیوه تفصیل را بیان کرده است. گویی زمانی ایشان بوده و از قبل کارهایی که کرده، همه قرآن خواندن بوده است و خدا او را نظاره کرده است و تبدیل به جریان کرده است. در واقع حضرت لقمان مفتخر است به خواندن و قرائت قرآن به سبکی که اهل بیت (علیهم السلام) بیان می‌کنند. اهل بیت (علیهم السلام) در واقع بیانات لقمان را دسته‌بندی و فرع‌بندی می‌کنند و در قالب ریخته شده، می‌ریزند.



می‌توانیم به وسیله روایات حضرت لقمان، شیوه مطالعه قرائت قرآن با اتکاء به روایات را داشته باشیم. به وسیله این آیات، روایات را دسته‌بندی کنند و احکام آن را از قرآن پیدا کنند.

تفصیل بیانات لقمان / شیوه مطالعه قرائت قرآن با اتکاء به روایات

خداوند زندگی حضرت لقمان را در پنج دسته موعظه خلاصه کرده و ایشان را با این پنج موعظه معرفی کرده است. تفصیل مشاهده آیات، این موعظه‌هایش شد. زندگی حضرت لقمان تفصیل مشاهدات آیات بود. و خداوند شکر کرد لقمان را، که تفصیل زندگی او را در پنج عنوان بیان کرد! یعنی همان کاری را که لقمان کرد، همان را برای خودش اجرا کرد.

لقمان همه هستی را دید و به چند پیام تبدیل کرد و خداوند نیز همه زندگی لقمان را تبدیل به پنج پیام کرد! اگر کسی شاکر باشد، خداوند شاکر اوست و او را مخفی نمی‌گذارد و چندین برابر آن را برایش انجام می‌دهد.

آیات انتهایی سوره، باورهای حضرت لقمان است که به وسیله موعظه بیان می‌شود. تفصیل آن در موعظه‌هاست. در واقع ساختار فکری‌اش به گونه‌ای است که وقتی آیات را می‌بیند، تبدیل به موعظه می‌شوند و این‌ها می‌شوند احکامش. در واقع خدا این جریان احکام به تفصیل را اینگونه نشان داد.

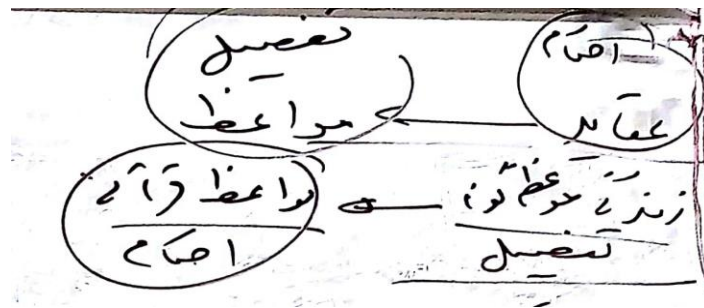
احکام به تفصیل داریم:

- از عقاید به مواعظ

- از زندگی موعظه گونه به مواعظ قرآنی

بر این اساس مشخص می شود که خداوند به زبان حال انسان ها توجه دارد.

نکته مهم دیگری که به نظر در بحث های حضرت لقمان خیلی اهمیت دارد و در روایات آمده است، مطالب مربوط به اهل یقین است. بدیهیاتی که همه می دانند و به صورت موعظه آمده است. یکی از مهم ترین کارها این است که از این روایات می توان معنای یقین را استخراج کرد.



### مقایسه آیات اولیه سوره بقره و لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

این بخش سوره شبیه سوره بقره است. در سوره بقره اینگونه آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

بحث ایمان در سوره بقره کمی تفصیلی تر شده است. از نکاتی که مطرح می‌کند این است که تقوا در قرآن جایگاه بسیار رفیعی دارد. تقوای خالص با همه صفات خوب قابل جمع است و اگر کسی متقی باشد به طور طبیعی در معرض احسان نیز قرار دارد.

بحث ایتاء زکات مربوط به همه خوبی‌هایی است که در مورد بقیه دارد. همه از خود گذشته‌گی‌هایی که فرد در مورد دیگران دارد.

### روایات منتخب

قِيلَ لَهُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ فَقَالَ كَانَ فِيهَا الْأَعْجِيبُ وَكَانَ مِنْ أَعْجَبِ مَا فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللَّهُ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِيَرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.<sup>1</sup>

حضرت بین همه عجایب، عجیب‌ترین آن را پیدا کرده‌اند. هر روایتی که از حضرت لقمان ذکر می‌شود «لابنه» دارد. کلام در حوزه «ابن» منعقد شده است و این ممکن است دلایلی داشته باشد که می‌توان آن را در خود روایت دید. ممکن است بحث، بحث «ابن» نباشد و ارتباطی که با شاگردانش داشته است، بحث پدری و فرزندی بوده است.

انفاق، صدقه و زکات، هر کدام ناظر به بخشی از عطاء است. در انفاق حتما باید رخنه‌ای در اجتماع باشد و او بخواهد آن رخنه را پر کند که موضوعش می‌شود بصیرت اجتماعی و خیلی به سبک سیاسی نزدیک می‌شود، هر جا می‌رود باید بصیرت را داشته باشد. وقتی می‌گوییم صدقه، صدقه ناظر می‌شود به ادعاهایی که فرد کرده است و حالا باید اثبات کند که در میدان هست. نشانه صدق ایمان است. زمانی زکات است و مال را از خود دور می‌کند تا پاک شود. به طهارت رسیدن مهم می‌شود و اینکه آلودگی‌ها و کدورت‌ها برود. لبخندی که به مؤمنی بزنید، هم برای شما انفاق است، هم صدقه و هم زکات. اگر این لبخند جنبه پرکردن حفره‌ها را داشت و این لبخند می‌توانست زندگی او را سامان بدهد، می‌شود انفاق. اگر جنبه این را داشت که شما خودتان به آن لبخند بیشتر نیاز دارید و منجر به پاکی درونی شماست، می‌شود زکات. فرستنده‌ای از جانب خداست که از شما چیزی را می‌گیرد تا شما را پاک کند. زکات به سمت درون است و انفاق به سمت بیرون است و صدقه به سمت هردو است و وسط است.

<sup>1</sup> تحف العقول ص ۳۷۵

خَيْفَهُ لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ.

اگر تو خوبی همه عالم را هم داشته باشی، ممکن است عذاب شوی! پس دچار عجب نشو و اگر گناه ثقلین را هم داشتی، از خدا نا امید نشو.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَيْفَهُ وَنُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وَزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَكَوْزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.

اگر لقمان می گفت اینگونه می گفت و اگر امام صادق (علیه السلام) بگوید، اینگونه می شود. حرف لقمان را زده اند و بعد در شیوه خودشان تبدیل به قانون می کنند و می فرمایند. پس حصر زده اند و آن را تبدیل به قانون کرده اند. هر مومنی در قلبش یک نور خیفه دارد و یک نور رجاء، نور نگرانی و نور امید. اگر این دو را بخواهند وزن کنند، یکی بر دیگری نمی چربد.

در زندگی وقتی مسافرت می روید اگر وزن خوف و رجای شما یکی نباشد، بیچاره می شوید! خوف بیش از رجاء باعث می شود به جای نصف روزی که باید به فرودگاه بروید، سه نصف روز را هزینه کنید! یا وقت دارید اما ماشینی با پول زیادی می گیرید یا اگر رجای شما بیشتر باشد، آنقدر دیر می روید که به هواپیما نمی رسید و این مربوط به همه کارهای فرد است.

تمام کارهایی که به نتیجه نمی رسد، مربوط به همین عدم توازن خوف و رجاست. این روایت بسیار عجیب است و آموختن آن فرد را آدم عجیبی می کند که به هر آنچه می خواهد می رسد.

بعضی ها کارهایشان به گونه ای است که همه آنها انجام می شود و اگر یک بار انجام نشد، با آن خدا را می شناسد! این خیلی مطلب مهمی است. این روایت خیلی مهمی است و علت عدم توفیق انسان به انجام امور الهی، همین عدم توازن در خوف و رجاست.

در حوزه تزکیه در دوره دوم و سوم، در خوف و رجاء می شود بازی و مهارت طراحی کرد. بنده فکر می کنم کسی در این حوزه کاری نکرده است. اینکه در به تعادل رساندن خوف و رجاء در هفت سال دوم و سوم کاری کرده شده باشد. دلیلش این است که تبدیل می خورد، بچه ها خوف و رجاء را می شناسند اما معلم ها نمی شناسند. خیلی از چیزهایی که برای بچه ها استفاده نکرده ایم، به خاطر نقص خودمان بوده است.

زمانی در بزرگسالی امور مربوط به خودمان را می‌توانیم تشخیص بدهیم اما امور کوچک را نمی‌توانیم بر اساس خوف و رجا تشخیص بدهیم و یک دلیل هم این است که در بزرگسالی نمی‌دانیم جنس خوف و رجا چیست. آیا محبت است؟ کشش است؟ انگیزه است؟ آیا امید نتیجه علم است؟ خوف و رجا نتیجه علم به مقصد است یعنی فرد باید فاصله خودش را تا هر مقصدی با ابعادش ببیند. خوف و رجا درباره خواندن کتاب، این است که بدانم و بتوانم مدت زمان لازم برای خواندن آن کتاب را محاسبه کنم و اگر نتوانم چنین کنم یعنی اصلاً خوف و رجا برایم معنا ندارد و مبهم است. دقیقاً باید مقصد نقطه‌یابی شود و توان فرد تا مقصد مشخص شود. هر کسی منظم نیست یعنی خوف و رجایش به هم ریخته است. اگر کسی نتواند محاسبه کند، خوف و رجایش بهم ریخته است و این خود تدبیر است. مشاهده خدا در کارهای کوچک و بزرگ می‌شود، مقصد. اگر کسی خدا برایش موهوم بود، نمی‌تواند برای فرد مقصد باشد.

روایت ۲:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: كَانَ فِيمَا وَعَظَ لُقْمَانَ ابْنَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ، اجْعَلْ فِي أَيَّامِكَ وَ لَيَالِيكَ وَ سَاعَاتِكَ نَصِيحاً لَكَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَجِدَ لَكَ تَضْيِيعاً مِثْلَ تَرْكِهِ.<sup>۲</sup>

در ایام و لیالی و ساعات، نصیبه از طلب علم قرار بده یعنی بهره‌ای از آن داشته باش، به اندازه‌ای که هیچ خسارتی را مثل خسارت ترک طلب علم هرگز نخواهی یافت. جایی که دنبال طلب علم نرفته‌ای، خیلی خسارت کرده‌ای.

علل الشرائع ابن الوليد عن الصفار عن ابن هاشم عن ابن مرار<sup>۳</sup> عن يونس رفعه قال قال لقمان لابنه يا بني اختر المجلس على عينك فإن رأيت قوماً يذكرون الله عز وجل فاجلس معهم فإنك إن تك عالماً ينفعك علمك و يزيدوك علماً و إن كنت جاهلاً علموك و لعل الله أن يظلمهم برحمته فتعمك معهم و إذا رأيت قوماً لا يذكرون الله فلا تجلس معهم فإنك إن تك عالماً لا ينفعك علمك و إن تك جاهلاً يزيدوك جهلاً و لعل الله أن يظلمهم بعقوبته فتعمك معهم.<sup>۴</sup>

مجالس خوب را اختیار کن و با آنها نشست و برخاست کن.

<sup>۲</sup> الأملی (للطوسی)، النص، ص: ۶۸

<sup>۳</sup> (۱) وزان شداد، هو إسماعیل بن مرار، عده الشیخ فی باب من لم یرو عن الأئمة علیهم السلام و قال روی عن یونس بن عبد الرحمن و روی عنه إبراهیم بن هاشم.

<sup>۴</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۰۱



اهل ذکر خیراتی دارند که به تو می‌رسد و عقوبات غیر اهل ذکر نیز می‌رسد.

معانی الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ كُنْ عَبْدًا لِلْأَخْيَارِ وَلَا تَكُنْ  
وَلَدًا لِلْأَشْرَارِ.<sup>۵</sup>

«عبد بودن» یعنی باعث رنجش آنها نشوی و «وَلَدًا لِلْأَشْرَارِ» یعنی اینکه اشرار طبعشان استفاده ابزاری از آدم‌ها و ولد کردن آنهاست و کاری می‌کنند که در مسائلشان و تبلیغاتشان این موضوع حتما نمود داشته باشد. ولد حالت منفعت-طلبی زیادی دارد. در جمع اشرار تو را به شکل ولد و طعمه می‌بینند.

انسان وقتی وارد جمع‌های خوب می‌شود، باید توقعاتش را کم کند. هر جایی توانستی خودت را برده کنی، آنجا اختیار هستند. برای ازدواج یک ملاک داشته باش، اگر می‌توانی کامل در خدمتش باشی بدون هیچ توقعی ازدواج کن.

برخی از روایات مثل این روایات خیلی جاها آمده است. و همه هم با همین عبارت است «عَبْدًا لِلْأَخْيَارِ» و «وَلَدًا لِلْأَشْرَارِ».

باتوجه به آنچه در این روایت دیدیم، بهتر است یک بار که قرآن می‌خوانیم، واژه «عبد» و «ولد» را در کل قرآن ببینیم و نگاه کنیم خداوند در کجاها ولد می‌آورد و در کجا واژه عبد. در جاهای خاصی واژه ولد آمده است. دسته-بندی این موضوع بسیار جالب است. عبدیت و ولدیت فرهنگ‌هایی است که در قرآن تمایزدهنده فکر انسان‌هاست. مثلاً در سوره تغابن اولاد را فتنه قرار می‌دهد و در جایی انسان‌ها برای خدا ولد قائل می‌شوند. در جایی ولد قائل می‌شوند و دخترانشان را ذکر واثی می‌کند و... روایت‌های این چنینی به گونه‌ای است که به انسان سرخ می‌دهد که در مورد این موضوع فکر کند، چه به صورت مثبت و چه به صورت منفی.

در عبد، رام بودن است و در ولد، توقع. فرزندان ما اولاد ما هستند و عباد ما نیستند. هر کاری برایشان انجام ندهی صدایشان در می‌آید و این خاصیت ولد است اما اگر عبد باشد، چنین نیست.

<sup>۵</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۱، ص: ۱۸۶

فس، تفسیر القمی اَبی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ حَمَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لُقْمَانَ وَ حِكْمَتِهِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا أُوتِيَ لُقْمَانُ الْحِكْمَةَ بِحَسَبٍ وَ لَا مَالٍ وَ لَا أَهْلٍ وَ لَا بَسْطٍ فِي جِسْمٍ وَ لَا جَمَالٍ وَ لَكِنَّهُ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ مُتَوَرِّعًا فِي اللَّهِ سَاكِنًا سَكِينًا عَمِيقَ النَّظْرِ طَوِيلَ الْفِكْرِ حَدِيدَ النَّظْرِ مُسْتَعْنٍ بِالْعَبْرِ لَمْ يَنْمِ نَهَارًا قَطُّ وَ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ عَلَى بَوْلٍ وَ لَا غَائِطٍ ( همه وصف لقمان است )

وَ لَا اغْتِسَالَ لِشِدَّةِ تَسْتُرِهِ وَ عُمُوقِ نَظَرِهِ وَ تَحَفُّظِهِ فِي أَمْرِهِ وَ لَمْ يَضْحَكْ مِنْ شَيْءٍ قَطُّ مَخَافَةَ الْإِثْمِ وَ لَمْ يَغْضَبْ قَطُّ وَ لَمْ يَمَازِحْ إِنْسَانًا قَطُّ وَ لَمْ يَفْرَحْ لِشَيْءٍ إِنْ آتَاهُ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا « ۱ » وَ لَا حَزَنَ مِنْهَا عَلَى شَيْءٍ قَطُّ وَ قَدْ نَكَحَ مِنَ النِّسَاءِ وَ وُلِدَ لَهُ الْأَوْلَادُ الْكَثِيرَةُ وَ قَدَّمَ أَكْثَرَهُمْ إِفْرَاطًا « ۲ » فَمَا بَكَى عَلَى مَوْتِ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَمِرَّ بِرَجُلَيْنِ يَخْتَصِمَانِ أَوْ يَقْتَتِلَانِ إِلَّا أَصْلَحَ بَيْنَهُمَا وَ لَمْ يَمْضِ عَنْهُمَا حَتَّى تَحَاجِرَا وَ لَمْ يَسْمَعْ قَوْلًا قَطُّ مِنْ أَحَدٍ اسْتَحْسَنَهُ إِلَّا سَأَلَ عَنْ تَفْسِيرِهِ وَ عَمَّنْ أَخَذَهُ وَ كَانَ يُكْثِرُ مُجَالَسَةَ الْفُقَهَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ وَ كَانَ يَعْشَى الْقُضَاةَ وَ الْمُلُوكَ وَ السَّلَاطِينَ فَيُرِثِي لِلْقُضَاةِ مِمَّا ابْتُلُوا بِهِ « ۳ » وَ يَرْحَمُ الْمُلُوكَ وَ السَّلَاطِينَ لِعُرْتَبِهِمْ بِاللَّهِ وَ طُمَآنِينَتِهِمْ فِي ذَلِكَ وَ يَعْتَبِرُ وَ يَتَعَلَّمُ مَا يَغْلِبُ بِهِ نَفْسَهُ وَ يُجَاهِدُ بِهِ هَوَاهُ وَ يَحْتَرِزُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ كَانَ يُدَاوِي قَلْبَهُ بِالتَّفَكُّرِ وَ يُدَارِي نَفْسَهُ بِالْعَبْرِ وَ كَانَ لَا يَطْعَنُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ فَبِذَلِكَ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَ مُنِحَ الْعِصْمَةَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ طَوَائِفَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حِينَ انْتَصَفَ النَّهَارُ وَ هَدَاتِ الْعِيُونَ « ۴ » بِالْقَائِلَةِ فَنَادُوا لُقْمَانَ حَيْثُ يَسْمَعُ وَ لَا يَرَاهُمْ فَقَالُوا يَا لُقْمَانَ هَلْ لَكَ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ تَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ لُقْمَانُ إِنْ أَمَرَنِي رَبِّي بِذَلِكَ فَالْطَّاعَةَ لِلَّهِ إِنَّ فِعْلَ بِي ذَلِكَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ وَ عَلَّمَنِي وَ عَصَمَنِي وَ إِنْ هُوَ خَيْرٌ لِي قَبْلَ الْعَافِيَةِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا لُقْمَانَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ الْحُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ بِأَشَدِّ الْمَنَازِلِ مِنَ الدِّينِ وَ أَكْثَرُ فِتْنًا وَ بَلَاءً مَا يُخْذَلُ وَ لَا يُعَانُ وَ يَعْشَاهُ الظُّلْمُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ صَاحِبُهُ مِنْهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِنْ أَصَابَ فِيهِ الْحَقُّ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ يَسْلَمَ وَ إِنْ أَخْطَأَ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ وَ مَنْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا ذَلِيلًا وَ ضَعِيفًا كَانَ أَهْوَنَ عَلَيْهِ فِي الْمَعَادِ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ حَكْمًا سَرِيًّا شَرِيفًا وَ مَنْ اخْتَارَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ يَخْسِرُهَا كِلْتَيْهِمَا تَزُولُ هَذِهِ وَ لَا تُدْرِكُ تِلْكَ قَالَ فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ حِكْمَتِهِ وَ اسْتَحْسَنَ الرَّحْمَنُ مَنْطِقَهُ فَلَمَّا أَمْسَى وَ أَحَدَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِكْمَةَ فَعَشَاهُ بِهَا مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ هُوَ نَائِمٌ وَ عَطَاهُ بِالْحِكْمَةِ غَطَاءً فَاسْتَيْقَظَ وَ هُوَ أَحْكَمُ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَ خَرَجَ عَلَى النَّاسِ

يَنْطِقُ بِالْحِكْمَةِ وَ يَبِينُهَا « ۱ » فِيهَا قَالَ فَلَمَّا أُوتِيَ الْحُكْمَ « ۲ » وَ لَمْ يَقْبَلْهَا أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ دَاوُدَ بِالْخِلاَفَةِ فَقَبِلَهَا وَ لَمْ يَشْتَرِطْ فِيهَا بِشَرَطِ لُقْمَانَ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ الْخِلاَفَةَ فِي الْأَرْضِ وَ ابْتُلِيَ فِيهَا غَيْرَ مَرَّةٍ وَ كُلُّ ذَلِكَ يَهْوِي فِي الْخَطَاةِ يَقِيلُهُ اللَّهُ وَ

يَغْفِرُ لَهُ وَ كَانَ لُقْمَانُ يَكْثُرُ زِيَارَةَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَعِظُهُ بِمَوَاعِظِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ فَضْلَ عِلْمِهِ وَ كَانَ يَقُولُ دَاوُدُ لَهُ طُوبَى لَكَ يَا لُقْمَانُ أُوتِيتَ الْحِكْمَةَ وَ صَرَفْتَ عَنْكَ الْبَلِيَّةَ وَ أُعْطِيَ دَاوُدُ الْخُلَافَةَ وَ ابْتُلِيَ بِالْخَطَاءِ «٣» وَ الْفِتْنَةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ قَالَ فَوَعظَ لُقْمَانُ ابْنَهُ بِأَثَارِ حَتَّى تَفْطَرَ وَ أَنْشَقَّ وَ كَانَ فِيمَا وَعَظَهُ بِهِ يَا حَمَادُ أَنْ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنَّكَ مِنْذُ سَقَطْتَ إِلَى الدُّنْيَا اسْتَدْبَرْتَهَا وَ اسْتَقْبَلْتَ الْآخِرَةَ فَدَارُ أَنْتَ إِلَيْهَا تَسِيرُ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ دَارِ أَنْتَ عَنْهَا مُتَبَاعِدٌ يَا بَنِيَّ جَالِسِ الْعُلَمَاءِ وَ ارْحَمَهُمْ بِرُكْبَتِكَ وَ لَا تُجَادِلْهُمْ فَيَمْنَعُوكَ وَ خُذْ مِنَ الدُّنْيَا بِلَاغًا وَ لَا تَرْفُضْهَا فَتَكُونَ عِيَالًا عَلَى النَّاسِ وَ لَا تَدْخُلْ فِيهَا دُخُولًا يُضِرُّ بِأَخْرَجْتَكَ وَ صَمَّ صَوْمًا يَقْطَعُ شَهْوَتَكَ وَ لَا تَصُمْ صِيَامًا يَمْنَعُكَ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِنَّ الصَّلَاةَ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الصِّيَامِ يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَاجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا الْإِيمَانَ وَ اجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ وَ اجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ نَجْوَتَ فِرْحَمَةَ اللَّهِ وَ إِنْ هَلَكَتْ فَيَدُنُوبِكَ يَا بَنِيَّ إِنْ تَادَبْتَ صَغِيرًا انْتَفَعْتَ بِهِ كَبِيرًا وَ مَنْ عَنَى بِالْأَدَبِ اهْتَمَّ بِهِ وَ مَنْ اهْتَمَّ بِهِ تَكَلَّفَ عِلْمَهُ وَ مَنْ تَكَلَّفَ عِلْمَهُ اشْتَدَّ لَهُ طَلَبُهُ وَ مَنْ اشْتَدَّ لَهُ طَلَبُهُ أَدْرَكَ مَنَفَعَتَهُ فَاتَّخَذَهُ عَادَةً فَإِنَّكَ تَخْلُفُ فِي سَلْفِكَ وَ تَنْفَعُ بِهِ خَلْفَكَ «٤» وَ يَرْتَجِيكَ فِيهِ رَاغِبٌ وَ يَخْشَى صَوْلَتَكَ رَاهِبٌ وَ إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ عَنْهُ بِالطَّلَبِ لِغَيْرِهِ فَإِنْ غُلِبْتَ عَلَى الدُّنْيَا فَلَا تُغْلِبَنَّ عَلَى الْآخِرَةِ فَإِذَا فَاتَكَ طَلَبُ الْعِلْمِ فِي مَظَانِّهِ فَقَدْ غُلِبْتَ عَلَى الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ فِي أَيَّامِكَ وَ لَيَالِيكَ وَ سَاعَاتِكَ لِنَفْسِكَ نَصِيبًا

فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِنَّكَ لَمْ تَجِدْ لَهُ تَضْيِيعًا أَشَدَّ مِنْ تَرْكِهِ «١» وَ لَا تُمَارِينَ فِيهِ لَجُوجًا وَ لَا تُجَادِلَنَّ فِيهَا وَ لَا تُعَادِينَ سُلْطَانًا وَ لَا تُمَاشِينَ ظُلُومًا وَ لَا تُصَادِقْنَهُ وَ لَا تُؤَاخِينَ فَاسِقًا وَ لَا تُصَاحِبَنَّ مَتَهُمَا وَ اخْزُنْ عِلْمَكَ كَمَا تَخْزُنُ وَرِقَكَ يَا بَنِيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ آتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِيرِ الثَّقَلَيْنِ خَفْتَ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ يَا أَبَتِ وَ كَيْفَ أُطِيقُ هَذَا وَ إِنَّمَا لِي قَلْبٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ لُقْمَانُ يَا بَنِيَّ لَوْ اسْتُخْرِجَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فَشُقَّ لَوُجِدَ فِيهِ نُورَانِ نُورٌ لِلْخَوْفِ وَ نُورٌ لِلرَّجَاءِ لَوْ وَزَنَا مَا رُجِحَ «٢» أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يُصَدِّقُ مَا قَالَ اللَّهُ وَ مَنْ يُصَدِّقُ مَا قَالَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَ اللَّهُ لَمْ يُصَدِّقْ مَا قَالَ اللَّهُ فَإِنَّ هَذِهِ الْأَخْلَاقُ يَشْهَدُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ إِيمَانًا صَادِقًا يَعْمَلُ لِلَّهِ خَالِصًا نَاصِحًا وَ مَنْ يَعْمَلُ لِلَّهِ خَالِصًا نَاصِحًا فَقَدْ آمَنَ بِاللَّهِ صَادِقًا وَ مَنْ يُطِيعَ اللَّهَ خَافَهُ «٣» وَ مَنْ خَافَهُ فَقَدْ أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اتَّبَعَ أَمْرَهُ وَ مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَهُ اسْتَوْجَبَ جَنَّتَهُ وَ مَرْضَاتَهُ وَ

مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رِضْوَانَ اللَّهِ فَقَدْ هَانَ سَخَطُهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ يَا بَنِيَّ لَا تَرُكْنَ إِلَيَّ الدُّنْيَا وَلَا تَشْغَلْ قَلْبَكَ بِهَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنْهَا إِلَّا تَرَى أَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ نَعِيمَهَا ثَوَابًا لِلْمُطِيعِينَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بِلَاءَهَا عُقُوبَةً لِلْعَاصِينَ.<sup>٦</sup>

خدا حکمت را عطاء نکرد به خاطر اینکه حسبی دارد و مالی و نسبت داشتن با بزرگان. آدم اهل ورعی بود و نسبت به امر خدا قوی بود، هم شنوایی اش خوب بود و هم سریع العمل بود. آدم با آرامش و عمیقی بود.

بعد از آن حضرت شروع می کنند مواظب را به شکلی متفاوت از قرآن بیان می کنند و چند صفحه نکته می گویند. اهل بیت (علیهم السلام) هیچ ابائی ندارند که بگویند این حرف های خوب را جناب لقمان زده است.

روایت ۴:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ الْمَقْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْمُقْرِيِّ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بَبْغَادَادَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمِ الطَّرِيفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عِيَّاشُ بْنُ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنَا زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّتِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ فَجَعَلَ الْعِلْمَ نَفْسَهُ وَالْفَهْمَ رُوحَهُ وَالزُّهْدَ رَأْسَهُ وَالْحَيَاءَ عَيْنِيهِ وَالْحِكْمَةَ لِسَانَهُ وَالرَّافَةَ هَمَّهُ وَالرَّحْمَةَ قَلْبَهُ ثُمَّ حَشَاهُ وَقَوَاهُ بِعَشْرَةِ أَشْيَاءَ بِالْيَقِينِ وَالْإِيمَانِ وَالصَّدْقِ وَالسَّكِينَةِ وَالْإِخْلَاصِ وَالرَّفْقِ وَالْعَطِيَّةِ وَالْقُنُوعِ وَالتَّسْلِيمِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَكَلَّمْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ وَلَا شَبِيهُ وَلَا كُفُوٌّ وَلَا عَدِيلٌ وَلَا مِثْلُ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ وَلَا أَطْوَعَ لِي مِنْكَ وَلَا أَرْفَعُ مِنْكَ وَلَا أَشْرَفُ مِنْكَ وَلَا أَعَزُّ مِنْكَ بِكَ أَوْ أَخَذُ وَبِكَ أُعْطِي وَبِكَ أُوْحِدُ وَبِكَ أَعْبُدُ وَبِكَ أَدْعِي وَبِكَ أُرْتَجِي وَبِكَ أَبْتَغِي وَبِكَ أَخَافُ وَبِكَ أَحْذَرُ وَبِكَ الثَّوَابُ وَبِكَ الْعِقَابُ فَخَرَّ الْعَقْلُ عِنْدَ ذَلِكَ سَاجِدًا فَكَانَ فِي سُجُودِهِ أَلْفَ عَامٍ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

<sup>٦</sup> بحارلأنوار ج ۱۳ ص ۴۱۰

<sup>٧</sup> (۱). فی بعض النسخ «عیاش بن زید بن الحسن».

ارْفَعُ رَأْسَكَ وَ سَلِّ تَعَطَّ وَ اشْفَعْ تُشَفِّعْ فَرَفِعَ الْعَقْلُ رَأْسَهُ فَقَالَ إِلَهِي أَسْأَلُكَ أَنْ تُشَفِّعَنِي فِيمَنْ خَلَقْتَنِي فِيهِ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَلَائِكَتِهِ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ شَفِّعْتُهُ فِيمَنْ خَلَقْتَهُ فِيهِ.<sup>۸</sup>

عقل آن چیزی است که مقدم بر وجود انبیاء (علیهم السلام) بوده است. علم نفسش است. فهم، روح آن و زهد، سر آن و حیا، دو چشمش و حکمت، زبانش است و رأفت می شود انگیزه و اراده اش و رحمت نیز می شود قلبش.

ده توان به این عقل داد. این روایت برای کسانی که در مورد حضرت لقمان تحقیق می کنند، مفید است از این جهت که این روایت غرض سوره لقمان است و چهره ایشان است.

توان پیدا کرد به یقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص و عطیه و قنوع داشتن و تسلیم و شکر.

انسان‌ها در حوزه توحید گرفتاری‌شان به خاطر نداشتن یکی از این لیس‌هاست:

لَيْسَ لَهُ ضِدٌّ وَلَا نَدٌّ وَلَا شَبِيهٌ وَلَا كُفُوٌ وَلَا عَدِيلٌ

تمام آسیب‌های حوزه انسان برای این است که برای خدا ند و ضد و ... قائل است.

عقل بعد از این جریان مأمور به سجده می شود. بحث مان به سوره سجده می رسد و آنجا می بینیم که عقل چه می کند. در حدیث عقل و جهل، عقل در مواجهه قرار گرفته است و صفت در مواجهه پدیدار می شود. اما وقتی عقل را به خودی خود معرفی می کنند، نیازی به تقابل ندارد و در واقع تقابل عامل صفت‌سازی انسان است.

وقتی می گویند شجاع است یعنی در میدان و معرکه شجاع است و باید دشمنی باشد تا این شجاعت نمود پیدا کند.

هر کدام از ما وقتی می خواهیم خود را توصیف کنیم، به گونه‌ای توصیف می کنیم و نوعا خود را به مواجهه‌هایمان می‌شناسیم. نوعا کسی خودش را به خودش نمی‌شناسد و البته این نقص در شناخت ماست. اگر ما خود را به خود می‌شناختیم، نه به مواجهاتمان یا به جهل می‌رسیدیم یا به عقل. از جهل برائت پیدا می‌کردیم و عقل مان فعال می‌شد. هر کسی این سوال را جواب بدهد که تو چطور آدمی هستی؟ وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید آنچه نوشته‌اید مواجهات شماست و نه شما! من علمم که فهم در من جاری می‌شود و هرچه را می‌بینم، با حیا است که می‌بینم! در سرم چیزی جز ترک غیرخدا نیست، به زبانم جز حکمت جاری نمی‌شود و انگیزه‌ای جز رأفت و مهربانی به دیگران

<sup>۸</sup> الخصال، ج ۲، ص: ۴۲۷

ندارم و قلبی پر از رحمت دارم. باید علم ببیند و فهم و حیا و ... چشم را، حیا ببیند و اگر چنین کرد او عقل می‌بیند و اگر ندید، جهل دیده است.

نفس عینیت و مثلثیت دارد. علم متعدی‌ترین افعال است و گاهی تا سه مفعول دارد اما همین علم می‌تواند لازم‌ترین فعل هم باشد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات